

## شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

### صفحه 172 و 173

به همین دلیل هیچ کس مفاد آیه را منافی با موارد شرعی قبول ثقه بودن یا وثوق نمی بیند (پس نقضی که محقق خوانساری کرد در سطح وسیع تری مطرح است). البته این تقييد در ظاهر آیه نیست و همین نکته باعث شده تا ناقد دوم، نقد خود را مطرح سازد، لکن آیا باید هر تقييدی (و تقييدی) در قالب لفظ به نصی بچسبید تا اثر خود را بگذارد؟!

### نقد استدلال به سایر آیات

با رفتاری که نسبت به این آیه صورت گرفت و وضعیت استدلال به سایر آیات\* (لا ینال عهدی الظالمین/ لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه ...) بر مدعا نیز روشن می شود. ریشه همه استدلال ها هم یکی است و آن رفتار خاصی است که با این آیات می شود، چنان که نقطه ضعف همگان هم واحد است. بی تردید قاضی باید از شرایط لازم آگاهی، توان جسمی مناسب، صداقت و امانت برخوردار باشد لکن این همان عدالت فقهی نیست.

(جلسه هفتاد)

### نقد استدلال به برخی روایات مورد اشاره

در گذشته به برخی روایات دال بر اختصاص منصب قضا به نبی و وصی نبی اشاره گردید؛ چنان که به معتبره ابو خدیجه و نهی امام - علیه السلام - از مراجعه به «أحد من هؤلاء الفساق» اشاره شد. همچنین به مقبوله ابن حنظله اشاره شد که امام - علیه السلام - در وقت تعارض فرمودند: «خذ باعدلهما» و این تعبیر حاکی از ضرورت انگاشتن اعتبار اصل عدالت است. روایت سلیمان بن خالد از امام صادق - علیه السلام - هم قابل توجه است با این تعبیر: «اتقوا الحكومة؛ فان الحكومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی»<sup>1</sup> و... و این در حالی است که از این روایات نمی توان اعتبار عدالت فقهی را در قاضی دریافت کرد،

(پایان جلسه)

با این توضیح:

روایت دال بر اختصاص ، برای این که مانع اعتبار قضای عادل غیر نبی و غیر وصی نبی نشود، باید تصرفی در آن صورت گیرد، این تصرف می تواند به گونه ای اعمال شود که لطمه به اعتبار قضای شخص امین و ثقه (هر چند غیر عادل فقهی) نزنند! و این که گفته شود: در توسعه مفاد نص اختصاص یا استثنا از آن تنها به عادل فقهی اکتفا می شود و بیش از آن دلیل ندارد، قابل استماع نیست؛ چرا که ادله اعتبار قضای قاضی کارآگاه، توانمند، امین و عادل به مبنای عرفی و لغوی آن به قدری هست که توسعه مورد نظر را پشتیبانی نماید.

نسبت به معتبره ابو خدیجه هم باید گفت:

تفسیر فاسق به غیر عادل فقهی، اول کلام است! به ویژه با ویژگی هایی که مورد روایت دارد. بی تردید امام - علیه السلام - در بیان مورد نظر مشیر به قضات عامه و مرتبط با دستگاه های جور هستند و از این نهی، نمی توان نهی از مراجعه به قاضی غیر عادل فقهی را (در هر سطحی که باشد) دریافت!

در تضیق بر استدلال به مقبوله ابن حنظله بر اعتبار عدالت در قاضی به دلیل تعبیر امام - علیه السلام - (الحکم ما حکم به

اعدلها) می‌توان گفت:

تمام کلام در تفسیر عدالت است و الا در اصل اعتبار عدالت سخنی نیست، لکن تفسیر آن به آن چه در فقه است و قول به وحدت معنای آن در همه ابواب مورد شک و گفتگو است.

اشکال فوق بر استدلال به روایت سلیمان بن خالد واضح تر می‌نماید، چون در روایت آمده بود: «العدل فی المسلمین» و این تعبیر با توجه به تناسب حکم (اعتبار عدالت در مسلمین) و موضوع (حکومت بر مردم و بین مردم) ظهور در عدالت متناسب با مقام حکومت و قضاوت دارد؛ به ویژه اگر «فی المسلمین» ظرف اجرای عدالت باشد نه به معنای شهرت به عدالت در بین مسلمانان. نسبت به استدلال به فقره «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک» که گفته شده: دلالت بر اعتبار عدالت - یا فوق عدالت - در قاضی دارد، می‌توان همان بیانات فوق نسبت به استدلال به مقبوله و روایت سلیمان بن خالد را داشت، به ویژه که آن چه در ادامه نامه راجع به شرایط قاضی و حاکم می‌آید، شرایطی کاملاً متناسب با حیثیت قضا و حکم است. بدون تردید این فقره از نامه امام - علیه السلام - اگر دلیلی بر رد اعتبار عدالت فقهی در قاضی نباشد - که هست - دلیل بر اعتبار آن نیست.

#### نقد استدلال به اولویت

نسبت به استدلال به اولویت نیز، وضعیت بهتری حاکم نیست؛ زیرا در روایات مرتبط با شرایط امام جماعت و ثوق به دین و امانت‌داری وی مطرح شده است. و البته فقیهان بدون توضیح مکفی از این داشته‌ی مستفاد از روایات به اعتبار عدالت فقهی در امام جماعت رسیده‌اند، شاید به این گمان که «و ثوق به دین، مساوی با عدالت است؛ در حالی که و ثوق به دین را به گونه‌ای دیگر معنا کردیم؛ به علاوه نظام فکری و فقهی‌ای که عقول عوام و خواص را غیر قادر بر ادراک مناطات احکام می‌داند، چگونه مناط اعتبار عدالت را در امام جماعت فهمید و به این حد از ادراک رسید که این مناط در قاضی نیز وجود دارد؟! شاید امام جماعت - به دلیل منزلت خاصی که دارد، باید عادل فقهی باشد؟! به تعبیر دیگر: عدالت در امام جماعت اقتضایی دارد و در قاضی اقتضایی دیگر.

در این میان استدلال به عدالت در ولی بر یتیم و امثال او عجیب است، زیرا اعتبار عدالت فقهی در ولی یتیم و غیر یتیم هم قابل قبول نیست؛ به راستی چگونه می‌توان از مثل روایت زیر کشف اعتبار عدالت فقهی در ولی یتیم و غیر یتیم کرد؟! توجه کنید: «... لا بأس بذلک اذا باع علیهم القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم، فلیس لهم ان یرجعوا فی ما صنع القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم».<sup>2</sup>

1. الوسائل، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 2، ص 17، ح 3.

2. الوسائل، ج 17، ابواب عقد البیع، باب 15، ص 361 و 362، ح 1. در این باره قبلاً نیز به تفصیل صحبت شد.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله ص: ثلاث تخرق الحجب و تنتهی الی ما بین یدی الله سریر اقلام العلماء و وطی اقدام المجاهدین و صوت مغازل المحصنات.

در اسلام شکی نیست که جهاد در راه خدا، مبارزه، ایستادگی در مقابل مستکبرین، کفار، مشرکین نه تنها یک فریضه و ضرورت بلکه یک امر مقدس انگاشته شده است. برخی امور را که دنیا به آن نگاه ضرورت دارد در اسلام که می‌آید می‌شود مقدس مثل ازدواج، علم و ... یکی از این امور هم همین اموری است که در این روایت آمده است که رسول خدا فرمودند سه امر است که پرده‌ها را می‌برد و مستقیم به خدا می‌رسد (کنایه از عظمت کار) به آسمان می‌رود و به فرشته‌ها می‌رسد. یکی از آن‌ها صدای پای مجاهدین است که به بالا می‌رود و در آن جا چه معنویتی دارد خدا می‌داند. اما نکته‌ای که در این حدیث هست آن صدای قلم‌های علما است. یعنی دو چیز در موازات هم قرار داده شده است البته با یک تفوقی برای قلم و علم بر

مجاهدت.

پس این دو باید با هم باشد، هم جهاد علمی و هم جهاد جسمی این ها باید باهم باشد. رمز این توجه با توجه به حوادث صدر اسلام خوب روشن می شود. یک سؤالی که وجود دارد این است که چه شد که بعد از پیامبر این طور شد؟ ولایت رفت، حضرت فاطمه این طور و همه چیز عوض شد آن هم در عرض سه چهار روز. اگر بگوییم پیامبر سفارش نکردند به اهل بیت، به ولایت که کرده بودند و ما عقیده مان این است که پیامبر در این زمینه هیچ کوتاهی ای نکرده بودند تا حدی که بچه های اهل بازی هم این را متوجه شده بودند. اگر بگوییم پیامبر در بین اصحاب و مردم نفوذ نداشت این هم حرف درستی نیست و پیامبر نفوذ هم داشت به اندازه ای که نمی گذاشتند یک قطره از آب وضویش روی زمین بریزد؛ اگر بگوییم اصحاب انسان های لا ابالی بوده اند و تقیدی به اسلام نداشتند این هم درست نیست، این ها اصحابی بوده اند که هشتاد و دو جنگ را در پرونده ی خود ثبت کرده اند، یک خرما را به دو نیم تقسیم می کردند و با هم تقسیم می کردند که زنده بمانند، مهاجر رفتند در زندگی انصار و ... من دو سه دهه این سؤال برایم بوده است. به نظر من این قضیه دو سه نکته دارد:

پیامبر کوتاهی نکرده بودند و این مقدمه هیچ مناقشه ندارد؛ با شفاف ترین بیان هم مسأله ی امامت امیرالمؤمنین را بیان کرده بودند و هم محبت به اهل بیت را و مخصوصا مودت که می شود اظهار محبت اهل بیت. نفوذ پیامبر هم تا زمانی که زنده بودند را نمی شود انکار کرد ولی جهات مختلف را ممکن است کسی برای این اتفاق بیان کند ولی من دو دلیل می خواهم بیان کنم:

1- واقعا مسلمانان صدر اسلام که اهل بیت را تنها گذاشتند واقعا نمی فهمیدند که چه می گذرد.

2- اصحاب پیامبر ولو در سایه ی نفس پاک پیامبر و قرآن خیلی عوض شده بودند ولی هنوز در وسط راه بودند اگر قبل از پیامبر آهن زنگ زده بودند با وجود پیامبر به مس تبدیل شده بودند ولی طلا نشده بودند. از جهت اخلاقی از جهت فرهنگی به قدری که در جهت مبارزه و جهاد پیش رفته بودند پیش نرفته بودند (نمی خواهیم جسارت کنیم) اصحاب پیامبر عموما خدمت کرده بودند، عوض هم شده بودند ولی طلا نشده بودند، برای جهاد و شمشیر زدند آمادگی داشتند؛ در جهاد اصغر خوب درخشیده بودند اما از نظر فرهنگی، اخلاقی و جهاد اکبر (البته عموما غیر از کسانی که در سابقه اشان فرار از جنگ و تنها گذاشتن پیامبر هست) نه. یعنی وطی اقدام المجاهدین بود اما سریر اقلام العلماء نبود البته طبیعی هم بود چون نه وقت پیامبر اجازه داد و نه عمر پیامبر بلکه اگر ولایت منحرف نشده بود این وضعیت پیدا می شد. پس این که اسلام این دو را در کنار هم قرار داده و مثل دو بال قرار داده است با تأکید بر فرهنگ بر جهات دیگر برای همین است که این اتفاقات رخ ندهد. یا از جهت اخلاقی هم همینطور است زیرا کسی نبود که در شمشیر کم بیاورد با امیرالمؤمنین بود و در شورای شش نفره هم به نفع امیرالمؤمنین کنار رفت ولی پای مال و تقسیم بیت المال که به وسط آمد نه تنها فاصله گرفت بلکه مخالف شد و در جنگ جمل شرکت کرد. ذیل آیه ی 100 سوره ی آل عمران ببینید یک یهودی پلشتی به نام شأس بن قیس با یک کلمه نزدیک بود اوس و خزرج را به جان هم بیندازد و این دو قبیله هم دیگر را بکشند یعنی هم از نظر فرهنگی و هم از نظر جهاد اکبر کم بود ولو جهات دیگرشان خوب بود و در همین اخلاق هم خیلی جلو رفته بودند. یک جوان وقتی می رفت ازدواج کند می پرسیدند که این جوان اهل غارت هست یا نه؛ اگر اهل جنگ و غارت بود به او دختر می دادند. در خود سقیفه بررسی کنید و ببینید چه مباحثاتی انجام شد که همه معیارهای دنیوی و جاهلی بود. سرزمین بیشتری داشتن، بازدارندگی بیشتر، قوی تر بودن و امثال این ها.

نتیجه این می شود که هیچ کدام از این سه نباید از هم جدا شود اگر یک حاکمیتی، یک انقلابی، یک نظامی در بخش فرهنگ و علم جلو باشد اما در مضان نیاز به مجاهده و جنگ و ظهور فیزیکی نداشته باشد و عقب باشد شکست می خورد مخصوصا در جهان امروز یا برعکس اگر در حاکمیتی قلم، فرهنگ و اخلاق کم رنگ باشد باز هم شکست می خورد من بارها عرض کرده ام که ما در نظام خودمان نیاز به تک تیراندازهایی داریم که در خدمت امثال شهید سلیمانی باشند، افرادی که مغز موشکی ایران باشند اما این کافی نیست بلکه نیاز به متفکران و فرهیختگانی داریم که حفره های تئوریک نظام را پر کنند و بازخوانی و بازسازی در همه ی مفاهیم داشته باشیم اما فنی و در کنار این فرهنگ جهادی و فرهنگی هم نیاز به اخلاق و رعایت ارزش های اخلاقی است. مسئولان و تصمیم گیران نباید طوری تصمیم گیری کنند که یک جنبه مورد غفلت قرار بگیرد یا تحت الشعاع دیگری قرار بگیرد بلکه ممکن است به صورت موقت یک پررنگ تر شود به عنوان یک تاکتیک ولی آن چه که باید به صورت یک راهبرد به حساب می آید این است که این ها باید با هم باشد.

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان بر سر اشتراط عدالت در قاضی بود. قبلا ادله را بدون نقد و بررسی بیان کردیم. از قرآن از روایات، اولویت، اجماع و یک چیزی هم ما اضافه کردیم به نام عقل البته امور دیگری هم بود تا نه گروه بیان شده است. یکی از آیات قرآن آیه ی «و لا تتركوا الى الذين ظلموا» بود. فقط آقای خوانساری با استدلال به این آیه مخالفت کرد. و برخی هم اشکال آقای خوانساری به این آیه را مورد مناقشه قرار دادند. آقای خوانساری می خواهد بگوید یک نوع محدودیت در این آیه هست و این طور که شما معنا می کنید اولاً هر غیر عادل را می گوئید ظالم و میگوئید رکون به قاضی رکون به ظالم است ایشان اشکال کرد که مگر شما خبر ثقه را قبول نمی کنید مگر قبول خبر ثقه رکون به او نیست؟ ایشان استدلال نیاورده است و ما باید کلام ایشان را مستدل کنیم و استدلالش هم همین است که ما نوعی محدودیت نسبت به این آیه می فهمیم ما باید ببینیم وقتی این آیه را به دست عرف می دهند آیا از این آیه می فهمد که فثبت این که پزشک قانونی هم باید عادل شرعی باشد فثبت این که پلیس راه هم باید عادل شرعی باشد که اگر پزشک قانونی خانمی است که حجابش را مراعات نمی کند دیگر به درد نمی خورد؟

یکی دیگر از آیات «لا ینال عهدی الظالمین» بود. امامت یک مورد از عهدها است و مورد هم مخصص نیست و اگر چه در مورد امامت است ولی اختصاص به امامت ندارد و آن هم عدالت شرعی و فقهی با آن محدودیت؟ یکی دیگر آیه «و لا تطع من اغفلنا قلبهم عن ذکرنا» بود. بله این آیه ارشاد به حکم عقل است آن هم عقل یک انسان معمولی که از انسان هایی که غافل هستند تبعیت نکند از کسانی که متبع هوا هستند، کسانی که زود جوش می آیند تبعیت نکند. این آیات نمی تواند بر عدالت فقهی دلالت کند و به نظر ما این طور برخورد کردن با ادله که به دور از فهم و عرف و عقل است درست نمی باشد. اما گروه بعدی روایات است.

یکی روایات اختصاص بود. یعنی روایتی که می گوید قضاوت اختصاص به پیامبر، وصی پیامبر یا شقی دارد. روایت بعدی روایت ابو خدیجه بود. روایت بعدی مقبوله ی عمر بن حنظله بود. عهد نامه ی مالک اشتر. یک روایت هم در آن جا من نیاوردم ولی این جا آورده ام و آن هم روایت سلیمان بن خالد است که حضرت می فرمایند: اتقوا الحكومة فان الحكومة (حکومت می تواند به معنای زمامداری یا قضاوت باشد) للامام العالم بالقضا العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی. لکن یک جواب کلی این است که این روایات ما را به عادل فقهی نمی رساند.